

بررسی تطبیقی آمیختگی مفهوم هویت با زبان در ابعاد ساختاری و محتوایی دو رمان مادر کوچک و ناپدیدی زبان فرانسه

مهزاد شیخ‌الاسلامی^{*}^۱، زینب رضوان‌طلب^۲

۱. مریم زبان و ادبیات ایتالیایی، دانشگاه تهران

۲. استادیار زبان و ادبیات فرانسوی، دانشگاه تهران

دریافت: 1397/5/12 پذیرش: 1397/11/1

چکیده

بحران هویت و دوپارگی وجودی از موضوعات محوری «ادبیات مهاجرت» است؛ این درحالی است که یکی از شاخصه‌های اصلی ساختاری ادبیات «پساستعماری» تلاش نویسنده‌گان برای واژگونی جایگاه قدرت میان زبان استعمارگر و زبان استعمارزده یا به عبارت دیگر، مقابله نرم با استعمار است. بدین ترتیب، بررسی دادوستد هوشمندانه‌ای که در آثار ادبی میان دو زبان استعمارگر و استعمارزده صورت می‌گیرد، بیانگر موضع، مهارت و خلاقیت نویسنده در به کارگیری ابزار زبان است. هدف از نگارش این جستار بر جسته‌سازی تأثیر تجربیات مشترک و همسان نویسنده ایتالیایی - سومالیایی، کریستینا اویاکس علی فرح و نویسنده الجزایری تبار و فرانسوی زبان، آسیه جبار در نگارش دو رمان ایشان با عنوانین مادر کوچک و ناپدیدی زبان فرانسه است. در این جستار، ابتدا شیوه و فن نگارش این دو نویسنده براساس آرای صاحب‌نظر ادبیات پساستعماری، شانتال زابوس بررسی می‌شود و سپس با تأکید بر رویکرد مکتب امریکایی و بهروش تحلیلی - تطبیقی ارتباط تنگاتنگ اصل زبان با مفهوم هویت به صورت ویژه در «ادبیات مهاجرت» بر جسته می‌گردد.

واژه‌های کلیدی: ادبیات مهاجرت، ادبیات پساستعماری، مادر کوچک، ناپدیدی زبان فرانسه، هویت، زبان.



۱. مقدمه

اهمیت ارتباط با زبان خارجی و فرایند «از آن خویش‌سازی» زبان در آثار نویسنده‌گان مهاجر، امری بنیادی است. علاوه‌بر این، در مطالعات پسااستعماری نیز همواره بر محوریت مسئله زبان تأکید شده است. در اصل آمیزش مؤلفان جنوب جهان با زبان‌های مناطق مرکزی (که در بیشتر موارد همان زبان‌های کشورهای استعمارگر هستند) اغلب به روشهای واژگونی معادلات قدرت و در مقام نخست، قدرت فرهنگی و ادبی مبدل شده است. بدین ترتیب، اندیشه واژگونی زبان رسمی و ایجاد انعطاف در آن مطابق با نیاز نویسنده، به‌نحوی که شکل جدیدی به زبان داده شود، از شاخصه‌های اصلی در مبحث ادبیات پسااستعماری است. به آثاری که در چنین بستر زبانی نگاشته می‌شوند، می‌توان عنوان چندزبانه اطلاق کرد و طبق نظریه ادوارد گلیستن^۱ (1928 - 2011)، شاعر، نویسنده و منتقد ادبی فرانسوی، این علمکرد را بدین گونه تعبیر کرد:

من در زبانم تغییر مسیر ایجاد می‌کنم و آن را زیر و رو می‌کنم؛ اما نه از طریق ترکیب کلام، بلکه از طریق روزنه‌های کوچک زبانی که اجازه می‌دهند تا به رابطه زبان‌ها فکر کنم. امروزه رابطه‌های گوناگون در میان زبان‌های موجود بر کره زمین از نوع استیلایی، همزیستی، جذبی، تحملی و تظلمی، فراسایشی، مماسی و غیره همگی سبب می‌شوند که هر زبان محصول یک درام و تراژدی نامحدود باشد و زبان من نمی‌تواند از این قاعده مستثنی باشد. نتیجه این روابط و تأثیرپذیری‌ها این است که نمی‌توانم زبان خویش را به گونه‌ای تکزبانی بنویسم؛ بلکه باید در سایه این تراژدی و این درام دست به قلم ببرم (Glissant, 1998: 32).

الجزایر از کشورهای خطة شمال آفریقاست که بیش از یک قرن تحت نفوذ سیاسی و سلطه فرهنگی بیگانه بود. این کشور از سال 1830 تا 1962 به استعمار دولت فرانسه درآمد؛ اما سرانجام طی جنگی هشت‌ساله دربرابر ارتش فرانسه توانست پس از 132 سال، استقلال خود را به‌دست آورد. این پدیده تاریخی تأثیرات عمیقی را بر پیکره زبان و ادبیات این کشور بر جای گذاشت. نویسنده‌گان الجزایری هرکدام با توجه به عوامل گوناگون، از جمله عرق ملی، پاییندی به آداب و رسوم بومی، نگرش سیاسی و نوع رویکرد به مفهوم زبان، نوعی از تعامل با زبان قدرت استعمارگر یعنی فرانسه را درپیش گرفته‌اند.

اما سومالی در بازه زمانی 1889 تا 1908 از طریق توافق‌نامه‌هایی که با سلطان‌های محلی به امضا رسیده بود، تحت قیومیت ایتالیا قرار داشت. از سال 1908م، بخش جنوبی آن رسماً به مستعمره ایتالیا بدل شد و سومالیایی ایتالیایی شکل گرفت. در این سال‌ها، انگلیس و فرانسه نیز هریک بخش‌هایی از سومالی را به استعمار خویش درآوردند و سومالی لند و سومالی فرانسوی را پدید آوردن. از سال 1950 تا 1960م که سال استقلال سومالی کنونی است، سازمان ملل اداره این کشور را به ایتالیا واگذار کرد. گرچه دوره‌های آغازین و پایانی استعمارگری ایتالیا در سومالی با خشونت همراه بوده است و ایتالیا به ارائه تصویری از خود به عنوان حامل تمدن و فرهنگ در مناطق تحت استعمار خویش اصرار دارد، حضور ایتالیا در سومالی نیز با مواردی از درگیری‌های خونین و سنگین، خصوصاً در طول دوره به قدرت رسیدن فاشیسم در ایتالیا، همراه بوده که البته این موارد در مقایسه با تجربه سایر کشورهای استعمارگر اروپایی بسیار محدود است. درخصوص زبان ایتالیایی باید گفت اغلب نویسنده‌گان مهاجر، با وجود پیشینه استعماری ایتالیا، آن را زبان استعمار تلقی نمی‌کنند و برای آن‌ها این زبان فقط آینه تحولات اجتماعی در حال وقوع است. گراتزیلا پاراتی²، استاد زبان، ادبیات و فرهنگ ایتالیایی، در این باب این گونه می‌نویسد:

پدیده ازان خودسازی زبان ایتالیایی به عنوان زبانی که بدان متن‌های ایتالیایی نوشته می‌شوند، یک آلایش مثبت را منعکس می‌کند؛ زیرا بدین ترتیب، این زبان خواه از بعد زبان‌شناسی و خواه از بعد فرهنگی تأثیر می‌پذیرد. این هیریداسیون زبانی بیانگر تعدد جوامع گوناگون در ایتالیای معاصر است؛ ایتالیایی که امروزه بیش از یک‌میلیون مهاجر از نقاط مختلف جهان را پذیراست (Parati, 1999: 6).

۱-۱. پیشینه تحقیق

آثار کریستینا اوباکس علی فرح³ یکی از برجسته‌ترین نویسنده‌گان ادبیات مهاجرت ایتالیا، گاه از منظر زبان زنانه و گاه از منظر همخوانی محتوایی و پیرنگ در بستر ادبیات پساستعماری با سایر آثار نویسنده‌گان مهاجر در ایتالیا بررسی شده است. از برجسته‌ترین تحقیقات درباره آثار و سبک نگارش علی فرح عبارت‌اند از: رساله دکتری باربارا د ویوو⁴ با عنوان ادبیات پساستعماری ایتالیا؛ استراتژی بیان خویش در سه نویسنده زن آفریقاًی - ایتالیایی⁵ که در سال تحصیلی 2010 - 2011م در دانشگاه ساپیتزا روم دفاع شد؛ مقاله آتنا کمیل⁶ با عنوان



«کوچنشینی ماین زبان و فرهنگ در رمان مادر کوچک به نقل از کریستینا علی فرح»⁷ که در سال 2011م در مجله *Études* به چاپ رسید؛ رساله دکتری کلیر ژنویو لاونینو⁸ با عنوان صدای زنان در ادبیات پسااستعماری ایتالیا در محلوده شاخ آفریقا⁹ که در سال 2013 در دانشگاه کالیفرنیا ارائه شد؛ پایان‌نامه کارشناسی‌النا کرمونزه¹⁰ با عنوان صدای زنان در ادبیات پسااستعماری ایتالیا¹¹ که در سال تحصیلی 2014 – 2015 در دانشگاه فوسکاری و نیز دفاع شد. ولیکن تاکنون تحقیقی با محوریت بررسی آمیختگی ویژگی‌های زبانی در ابعاد ساختاری و محتوایی نخستین رمان علی فرح با عنوان مادر کوچک صورت نگرفته است. آسیه جبار¹² نیز یکی از مطرح‌ترین نویسندهای فرانسوی زبان آفریقایی است که آثارش تا به امروز به بیش از بیست زبان زنده دنیا ترجمه شده است. بسیاری از متقدان و کارشناسان ادبی و همچنین دانشجویان دپارتمان‌های زبان و ادبیات فرانسوی در دانشگاه‌های مختلف آثار وی را از جنبه‌های گوناگون مورد تحلیل و بررسی قرار داده‌اند. بسیاری از کتاب‌ها و مقالاتی که حاصل این واکاوی‌های پژوهشی است، ناظر به نقش و جایگاه زنان در آثار وی بوده یا به بررسی تأثیرات و نحوه بازتاب جنگ الجزایر در آن‌ها اختصاص دارد. از مطالعات مهم درمورد آسیه جبار می‌توان به کتاب آسیه جبار: داستان‌ها و فاننزی‌ها¹³ اثر بیدا شیخی در سال 2007م و همچنین آسیه جبار یا مقاومت نوشтар¹⁵ تألیف میری کال گروبر¹⁶ در سال 2001م اشاره کرد. آسیه جبار برای خوانندگان فارسی‌زبان کمتر شناخته شده است. تاکنون فقط دو اثر از وی به فارسی برگردانده شده: یکی زن در الجزایر ترجمه رضا عقیلی در سال 1357 و دیگری عشق آوازی خیال با ترجمة افتخار نبوی نژاد در سال 1394.

با وجود مطالعات نسبتاً گسترده مذکور، تاکنون ظرفیت و قابلیت دو رمان مادر کوچک تألیف علی فرح و ناپدیدی زبان فرانسه اثر آسیه جبار درخصوص آمیختگی بُعد ساختاری آن در بستر نقد پسااستعماری با بعد محتوایی آن در بستر ادبیات مهاجرت مغفول مانده است.

۱- ۲. چارچوب نظری تحقیق

گرچه حضور استعماری ایتالیا در سومالی، همانند فرانسه در الجزایر، به تحمیل زبان اروپایی و به‌حاشیه راندن زبان ملی و محلی نینجامید و به ابزاری برای ثبت قدرت استعمارگران بدل

نشد، جایگاه برتری که زبان ایتالیایی در فرهنگ و اجتماع سومالیایی کسب کرد، محل بررسی و واکاوی است.

در این جستار، ابتدا براساس نظریه شانتال زابوس،¹⁷ محقق ادبیات تطبیقی پسااستعماری در دانشگاه سورین فرانسه، شیوه نگارش علی فرح و آسیه جبار را به طور کلی از نظر خواهیم گذراند. مطابق مطالعات زابوس، شیوه‌های نگارش نویسنده‌گان آفریقاپی را می‌توان به دو دسته عمده آسان‌سازی¹⁸ و بافتارسازی¹⁹ تقسیم کرد. شیوه اول به استفاده از واژگان و عبارات توضیحی در متن با هدف تسهیل در فهم آن اشاره دارد و شیوه دوم به معنای ابداع بافتی است که در بطن آن، واژه‌ها و عبارات آفریقاپی برای مخاطبان ناآشنا حامل معناست. در این جستار، برآئیم تا با بررسی تطبیقی اهمیت کاربرد زبان در آثار دو نویسنده که زبان استعمارگر را برای نگارش برگزیده‌اند، تأثیر یکسان رشد و پرورش ایشان در دو بستر تاریخی همسان را اثبات کنیم و سپس با تکیه بر مفهوم و کاربرد زبان برای این دو نویسنده و آمیختگی آن با اصل هویت از نقطه عطف دو حوزه ادبیات پسااستعماری و ادبیات مهاجرت در دو رمان مادر کوچک و ناپدیدی زبان فرانسه پرده برداریم.

2. مروری کوتاه بر نویسنده‌گان

هرچند در این بخش با اختصار شرح حال اویاکس علی فرح و آسیه جبار را می‌آوریم، همین چند سطر شکل‌گیری هویت و شخصیت این دو نویسنده را در تلاقي و تماس با زبان‌های گوناگون و در تعاقب آن فرهنگ‌ها و اندیشه‌های متفاوت بر جسته می‌کند.

کریستینا اویاکس علی فرح به سال ۱۹۷۳م از پدری سومالیایی و مادری ایتالیایی در شهر ورونا متولد شد. در سه‌سالگی به سومالی رفت و در مدارس ایتالیایی دانش آموخت. وی تا سال ۱۹۹۱م، سال آغاز جنگ‌های داخلی در سومالی، در موگادیشو زندگی کرد؛ سپس ناگزیر از فرار به مجارستان شد و پس از آن در سال ۱۹۹۷م، به ایتالیا بازگشت. علی فرح در دانشگاه ساپیتزا روم در رشته ادبیات ایتالیایی به تحصیل پرداخت. وی پس از اخذ مدرک، در مدارس ابتدایی و راهنمایی و مؤسسات متعددی در روم به عنوان میانجیگر فرهنگی و معلم زبان ایتالیایی به صورت زبان دوم مشغول به کار شد. در سال ۲۰۰۸م، اولین رمان علی فرح با عنوان مادر کوچک جایزه ادبی الیو ویتورینی²⁰ را دریافت کرد.



آسیه جبار در سال 1936م در عین بسام از توابع استان ولایة البویرة در الجزایر به دنیا آمد و در سال 2015م در پاریس چشم از جهان فروبست. وی تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در مدارس فرانسوی زبان الجزایر گذراند و هم‌زمان به مدت چهار سال در یک مکتب خانه قرآنی در منطقه موزایه به فراگیری زبان عربی کلاسیک پرداخت؛ درنتیجه او علاوه بر عربی محاوره‌ای که از پدر آموخته بود و گویش برابری که از مادر بهارث برده بود، به زبان فرانسه نیز تسلط یافت. جبار در هجده سالگی برای ادامه تحصیل راهی فرانسه شد و پس از اتمام این دوره، با تمرکز بر تاریخ و ادب معاصر مغرب‌زمین، به صورت متناوب به تدریس در دانشگاه‌های مختلف فرانسه، الجزایر و امریکا پرداخت.

در تبیین جایگاه آسیه جبار در دنیای ادبیات و ارزشمندی آثار وی به ذکر همین نکته بسنده می‌کنیم که وی اولین نویسنده آفریقایی و جزو محدود زنانی بود که در آکادمی فرانسه، ممتازترین نهاد ادبی این کشور، برگزیده شد.

۳. مادر کوچک و ناپدیدی زبان فرانسوی

مادر کوچک در مارس 2007 توسط انتشارات فرسینلی²¹ روانه بازار شد. این رمان شامل نه بخش است و عنوان هر بخش با نام راوی - شخصیت اول آن بخش همسان است. سه قهرمان داستان (دو زن با نام دومینیکا آکساد و بارنی و یک مرد با نام تاجیر) به یک خانواده تعلق دارند. روایات این سه تن از بیست سال تاریخ سومالی و واقعی تاریخی‌ای همانند کودتای نظامی سیاد بار²² (1919 - 1995) در سال 1969م، جنگ‌های داخلی، مهاجرت دسته‌جمعی و سرانجام سرنگونی نظام دیکتاتوری در سال 1991م حکایت می‌کند. این رمان محتوای پیچیده‌ای دارد: دو قهرمان زن داستان که دوران خردسالی شیرینی را باهم سپری کرده‌اند، به دست روزگار از هم جدا می‌شوند و با وجود پیوند عاطفی میان ایشان، سال‌های متمادی را دور از هم سپری می‌کنند. درنهایت یکدیگر را می‌یابند و تصمیم می‌گیرند به یاری هم با دشواری‌های ناشی از تبعید و آوارگی مقابله کنند. جست‌وجوی مکانی که در آن بتوان به ترمیم جراحات ناشی از وقایع ناخوشایند تاریخی و بازسازی روابط انسانی از دست‌رفته پرداخت، موضوع اصلی این رمان است.

نایپدیدی زبان فرانسوی در سال ۲۰۰۳م توسط انتشارات آلبن میشل منتشر شد. داستان این رمان در دو زمان و دو مکان روایت می‌شود که در موازات یکدیگر قرار گرفته‌اند. فرانسه و الجزایر بسترهای مکانی این داستان و دوره جنگ استقلال الجزایر و سال‌های ۱۹۹۰م مقطع زمانی آن است. شخصیت اول داستان که راوی نیز است، مردی الجزایری به نام برکان²³ است که پس از بیست سال زندگی در فرانسه تصمیم می‌گیرد به الجزایر برگرد تا در آنجا زندگی نامه خود را در قالب رمانی به رشتۀ تحریر درآورد.

۳-۱. ویژگی‌های ساختاری: بازی قدرت میان زبان استعمارگر و زبان مستعمره

زبان - یکی از مصادیق فرهنگ و ملیت - همواره در پیوند و ارتباط مستقیم با تحولات اجتماعی و همگام با ساختار قدرت و حاکمیت حرکت کرده است. نظام استعمار با تحمیل آشکار و پنهان زبان خود بر مناسبات زندگی انسان بومی، گستره سلطه و نظارت خود را وسعت داده و عرصه رشد فرهنگ ملی را محدود کرده است. همین امر به زبان، در حکم اصلی بنیادین در شکل‌گیری و تکوین نظریۀ پسااستعماری، جایگاهی ویژه داده است (شاهمیری، ۱۳۸۹: ۱۷۳ - ۱۷۴) از این رو مجموعه انتخاب‌های نویسنده پسااستعماری در چگونگی به کارگیری زبان استعمارگر بسیار حیاتی بوده و دیدگاه نویسنده را به تصویر می‌کشد. استفاده آگاهانه و خلاقانه علی فرح و آسیه جبار از زبان، مؤکد آن است که هر دوی ایشان زبان استعمارگر را همانند زبان مادری خویش فراگرفته‌اند. روشی را که این دو نویسنده در نگارش برگزیده‌اند، می‌توان با مددجویی از کلام شانتال زابوس نگارش بالهجه نامید.

وقتی «مستعمره در پاسخ به مرکز می‌نویسد»، این امر را نه با انتقام‌جویی، بلکه بیشتر «در لحن» و از طریق استفاده از زبانی که قواعد گفتمان به‌اصطلاح «مرکز (استعمار)» را واژگون می‌کند، انجام می‌دهد؛ بدین ترتیب، گونه‌های مختلفی از زبان پسااستعماری را از «حاشیه» یا «پیرامون» در «متن» به تصویر می‌کشد. این گونه‌های متفاوت نتیجهٔ تغییر زبان به‌وسیله استفاده از زبان محلی است و خود برایند تغییرات اجتماعی به‌شمار می‌رود. با وجود این، نگاشته شدن این گونه‌ها در متن اغلب فراتر از صرف ثبت تغییرات اجتماعی است. نویسنده دیگر فقط آنچه را که در نتیجهٔ تغییرات اجتماعی رخ می‌دهد، بازسازی نمی‌کند؛ بلکه از تفاوت زبانی همچون بهانه‌ای برای انتقال تفاوت ایدئولوژیک بهره می‌گیرد.



روش‌های مورد استفاده برای «نگارش با لهجه» و انتقال تفاوت ایدئولوژیک مجموعه وسیعی از صنایع را پوشش می‌دهد که به‌طور کلی «بومی‌سازی» خوانده می‌شود و خود بخشی از استراتژی برتر و آگاهانه استعمارزدایی است (Zabus, 1996: 34).

رمان مادرکوچک با الگوی ساختاری زابوس مطابقت کامل دارد و درواقع ارتباط میان دو زبان ایتالیایی و سومالیایی و آنچه این دو زبان از دیرباز بهدوش می‌کشند، در این اثر بر جسته می‌شود.

مطابق سخنان علی فرح واژگونی ارتباط بین دو زبان ایتالیایی و سومالیایی از اهداف اصلی او در نگارش این اثر بوده و نوشتمن یک زبان در دل آن دیگری با هدف نوآوری در زبان ایتالیایی صورت گرفته است؛ وی این پدیده را جوانسازی یا احیا نامیده است. در مصاحبه‌ای منتشرنشده با علی فرح درباره آمیختگی دو زبان و اهمیت سومالیایی در اثرش می‌خوانیم: «قصد این است که رابطه قدرت و تسلط بین دو زبان را متزلزل کنم، آن را برعکس کنم؛ البته همیشه از ریسک و احتمال کاریکاتور شدن اثرم و اینکه تنها کاراکتر طنز و شوخی پیدا کند، هراسانم» (Nur Goni, 2005 - 2006: 10).

بررسی دقیق نگارش این رمان نشان می‌دهد که تمام واژه‌های سومالیایی در متن به صورت ایتالیک آورده شده‌اند. بی‌گمان مواردی که ترجمه ایتالیایی این واژه‌ها ذکر شده است با شیوه آسانسازی زابوس مطابقت دارد؛ در همین حال، آن دسته از واژگان سومالیایی که معادل ایتالیایی آن‌ها نیامده، همراه با آواهای زبان سومالیایی که از طریق سرودهای ملی و اشعار این زبان در متن خودنمایی می‌کنند، همگی بر شیوه بافتارسازی زابوس دلالت دارند. این شیوه همان‌گونه که پیش‌تر نیز ذکر شد، بر انتقال معنای واژگان و عبارات ناشناخته زبان مستعمره به مخاطب از طریق ارتباط منطقی آن‌ها با سایر اجزای متن دلالت دارد. مطابق نظریه زابوس، دو راهکار آسانسازی و بافتارسازی از متدالول‌ترین مداخله‌های ساختاری مؤلفانی است که از کشورهای استعمارزده برخاسته‌اند. ایشان با استفاده از ابزار زبان قصد مقاومت دربرابر قدرت استعمارگر از طریق کتول زبان و تحمیل نسخه‌ای از آن به عنوان زبان معیار را دارند.

علی فرح با به‌کارگیری دو شیوه آسانسازی و بافتارسازی، فضایی را ایجاد می‌کند که خواننده در آن آهسته‌آهسته با واژه‌های سومالیایی احساس نزدیکی و همبستگی می‌کند و این واژه‌ها نه تنها مانع برای درک و فهم مطلب نیست، بلکه مفهومی را بیان می‌کنند که از نظر

علی فرح زبان ایتالیایی بهنهایی قادر به بیان آن نیست. از جمله واژه‌های سومالیایی که ترجمه ایتالیایی آن‌ها ذکر نشده، از این قرار است:

:garbasar: خواهر؛ diric: لباس گشاد زنانه با پارچه نازک و آستین‌های گشاد؛ abbayo:

شاپیوار نازک زنانه که با آن سر و شانه‌ها را می‌پوشانند؛ bajiiye: کوفته عدس.

موارد بی‌شماری هم همراه با ترجمه ایتالیایی ذکر شده‌اند:

:dumaashi: همسر برادر؛ aabbe: پدر؛ huwa ya huwa: لا لای؛ walaal: برادر؛

:qalbigeyga: روح من، احساس من / قلب من.

در صفحات پایانی کتاب، لغتنامه‌ای هست که در آن تمام واژه‌های سومالیایی و اشعاری که در آن‌ها به این زبان اشاره شده، به ترتیب حروف الفبا آمده و بر لغات سومالیایی که ریشه ایتالیایی دارند، نیز تأکید شده است. اهمیت این لغتنامه فقط در بیان معنا و ترجمه تک‌تک واژه‌ها نیست، چون این کار با یاری متن نیز امکان‌پذیر است؛ بلکه در ارائه ریشه آن عبارت‌هایی است که تاریخ طولانی‌تری دارند و بدون این توضیحات قطعاً منشأ آن‌ها ناشناخته باقی می‌ماند. بی‌گمان این دسته از واژگان از ارتباط دیرینه دو زبان ایتالیایی و سومالیایی پرده برداشته و شواهدی بر تأثیرپذیری مستقیم زبان سومالیایی از زبان ایتالیایی هستند. از این دسته از واژگان مثال‌هایی می‌آوریم:

:barbaroni: اقتباس از واژه ایتالیایی peperoni با معنای فلفل‌ها؛ bariimo luuliyooo:

اقتباس از واژه ایتالیایی primo luglio با معنای اول جولای؛ barruko: اقتباس از واژه ایتالیایی parrucca با معنای کلاه‌گیس.

درخصوص رمان ناپلی‌یی زبان فرانسه نیز دوزبانه بودن راوی به استفاده از دو زبان متفاوت به فراخور موقعیت‌ها و مخاطبان محدود نمی‌شود؛ بلکه این امر گاه منجر به ورود کلمات عربی به زبان فرانسه یا بر عکس می‌شود و درنهایت نمونه‌هایی از تأثیرپذیری این دو زیان از یکدیگر در شیوه گفتاری قهرمان داستان یعنی برکان پدیدار می‌شود؛ درنتیجه این رمان نیز که به زبان فرانسوی نگاشته شده، حاوی تعداد زیادی کلمات عربی است و با الگوی نگارش با لحن زابوس - که پیش‌تر بدان پرداخته شد - مطابقت دارد. کلمات عربی در رمان ناپلی‌یی زبان فرانسه نیز همگی به صورت ایتالیک در متن درج شده و همانند رمان مادر کوچک، برخی با معادل فرانسوی و برخی دیگر بهنهایی آورده شده‌اند. بدین ترتیب، آسیه



جبار نیز به مدد استراتژی بافتارسازی و آسانسازی زابوس تعلق دوگانه خود را در حوزه زبان یادآور می‌شود.

از دیدگاه جبار، زبان عربی حامل معانی بافتاری قوی‌تری از زبان فرانسه است و فقط با به‌کارگیری این‌هاست که راوی می‌تواند عمق احساسات پیچیده و بعض‌اً ضد و نقیض خویش را ابراز کند. در این خصوص می‌توان به اظهارات آسیه جبار، در مراسمی که در اکتبر 2000 در فرانکفورت به‌منظور اهدای جایزه صلح از سوی ناشران آلمانی به وی برگزار شد، اشاره کرد: «من به زبان فرانسوی می‌نویسم، زبان استعمارگر سابق؛ زبانی که با این وجود به‌طرز غیرقابل بازگشته به زبان اندیشه من تبدیل شده. اما همچنان به زبان عربی، زبان مادری‌ام، دوست می‌دارم، رنج می‌کشم و دعا می‌کنم» (Djebar, 2001: 237).

از میان واژگان عربی که در این رمان همراه با معادل فرانسوی‌شان آورده شده‌اند و با الگوی آسانسازی زابوس هماهنگی دارند، به چند مورد اشاره می‌کنیم:

el moustaqbal (l'avenir) : به معنای آینده (ص 229)

el Menfi (l'expatrié/exilé) : به معنای تبعیدشده (ص 84)

ya habibi (mon chéri) : به معنای عزیزم (ص 138)

ya khti (ma sœur) : به معنای خواهرکم (ص 147)

el-ouehch (nostalgie) : به معنای نوستالژی (ص 131)

اما همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، در ناپدیدی زبان فرانسه برخی از واژگان عربی که جزو کلمات کلیدی و پرسامد داستان به‌شمار می‌آیند، بدون معادل فرانسوی آورده شده‌اند. این شیوه بافتارسازی زابوس سبب می‌شود تا خواننده به صورت ناخودآگاه با کلمات نامأنوس ارتباط برقرار کند و با توجه به متن و انسجام معنایی واژگان، آن‌ها را بفهمد. در ذیل چند مثال را مشاهده می‌کنیم:

ouali: ولی و یار خداوند (ص 36); *kouma*: گفتار و سخن (ص 36); *caïd*: قائد و رهبر (ص 61); *djellaba*: لباس عربی بلند (ص 155); *el djebha*: جبهه (ص 121).

3-2. ویژگی‌های محتوایی: هویت و زبان

در دو رمان مادر کوچک و ناپدیدی زبان فرانسه علاوه بر اشاره‌های صریح در بُعد ساختاری به زبان سومالیایی و زبان عربی، علی فرح و آسیه جبار از طریق صدای شخصیت اول داستان تفاسیر و تعمقات بین‌زبانی‌ای را مطرح می‌کنند که از اهمیت و محوریت مفهوم زبان و همچنین آمیختگی آن با اصل هویت در این دو اثر حکایت دارد. این حقیقت برای خوانندگان زبان مادری بسیار حائز اهمیت است؛ زیرا ایشان عموماً قادر نیستند بدین صورت بر ابزاری که از بدو تولد در اختیارشان بوده است، تعمق کنند. به عبارت دیگر، فردی که بدین سان تجربه غوطه‌ور شدن در زبان خارجی را نداشته است، معمولاً نقش و ارزش زبان را نادیده می‌گیرد؛ درحالی که افرادی که در دو دنیای زبانی متفاوت زندگی کرده‌اند، اغلب نگاهی متفاوت به مفهوم زبان دارند.

پیش از هر چیز، شخصیت‌های اصلی دو رمان مورد بحث، دومینیکا آکساد و برکان، هر دو بر نقش و تأثیر درمانی زبان نوشتاری واقف هستند. دومینیکا در فصل هشتم رمان در جست‌وجوی آرامش درونی، در قالب نامه‌ای به روان‌کاو، از خاطرات و تجربه‌هایش سخن می‌گوید و برکان به نگارش زندگی نامه خود در قالب رمان دست می‌یازد.

همچنین «شرایط لوح کاملاً پاک شده زبانی» دومینیکا آکساد پس از بازگشت از تعطیلات ایتالیایی‌اش به سومالی و هراس ناشی از این فراموشی که از آن بدین صورت یاد می‌کند: «کاهش قابلیت‌های ارتباطی و زبانی خویش را همچون مثله شدن اندام‌هایم تجربه می‌کرم» (Ali Farah, 2007: 237) همانند حسی است که برکان با گذشت مدتی از سفر به الجزایر در ارتباط با زبان فرانسه در خویش می‌یابد. خارج شدن از وضعیت دوزبانه برای دومینیکا آکساد فقط به معنای ازدست دادن یکی از قابلیت‌های بیانی نیست؛ بلکه این فقدان بحران هویتی و خلاً وجودی‌ای را به تصویر می‌کشد که دومینیکا آن را با عبارت «رنجی بزرگ» (همان، 239) توصیف می‌کند:

وقتی که از تعطیلات ایتالیایی‌ام بازمی‌گشتم، آنچه بیش از هرچیز مایه و حشتم می‌شد، شرایط لوح کاملاً پاک شده زبانی‌ام بود. نمی‌دانم که آیا محققان بر این پدیده آگاه بودند یا خیر، یا چیز خاصی بود که فقط برای من اتفاق می‌افتد. در حقیقت پس از دو ماه غیبت از کشورم تقریباً یک هفته طول می‌کشید تا توانایی استفاده از زبان سومالیایی را دوباره به دست آورم. کاهش قابلیت‌های ارتباطی و زبانی خویش را همچون مثله شدن اندام‌هایم تجربه می‌کرم، خصوصاً که قابلیت‌های زبانی‌ام آنچنان نصف می‌شد که به من اجازه



نمی‌داد آواهای مفهوم ارائه کنم، اما در عوض سرزنش‌های اطرافیان را به دلیل فراموشی ذهن کاملاً می‌فهمیدم (همان، 237).

در خصوص برکان نیز هرچند وی از بازیابی آواها و زبان کودکی احساس شادی و آرامش می‌کند، دوزبانه بودن خود را ارزش و حتی یک نیاز حیاتی می‌داند و بیم آن دارد که سیاست‌های دولت الجزایر درجهت ترویج زبان عربی و بازگشت به گویش‌های بومی، به هویت دوگانه وی آسیب رساند. به منظور فائق آمدن بر این معضل، برکان هرچه سریع‌تر شروع به نگارش رمان زندگی خود به زبان فرانسه می‌کند.

در رمان مادر کوچک، دومینیکا آکساد یکی از نخستین تجربیات از غوطه‌وری در دو زبان و در تعاقب آن در دو فرهنگ را هنگام ایفای نقش مترجم زبان سومالیایی برای مادر ایتالیایی‌اش می‌بیند. درواقع در آن هنگام دومینیکا به عنوان پل ارتباطی میان دو زبان و دو فرهنگ عمل می‌کرده است. ترجمه برای وی به تمرینی روزانه تبدیل می‌شود؛ تمرینی که از او کودکی می‌سازد با حس سنگین مسئولیت اثرات احتمالی بحث‌هایی که بد تعبیر شوند و به او قدرت ویژه‌ای در نگرشی ژرف به اصل زبان می‌دهد:

اغلب اوقات با یک حس مسئولیت قوی این کار را انجام می‌دادم. خصوصاً زمانی که لازم بود خشونت‌های کلام قدری سوهان بخورند تا هیچ‌گونه احساسات منفی بروز نکند. [...] من با نظریاتی رو به رو بودم که از روحی عاری از هرگونه صافی و فیلتر برگزینی خاستند (همان، 233).

در رمان ناپدیدی زبان فرانسه نیز، از نخستین تجربیات برکان در سیر و سیاحت در دنیای زبان‌ها و فرهنگ‌ها یاد می‌شود. برکان پس از بازگشت به الجزایر، در خانه پدری‌اش نزدیک دریا سکونت می‌گزیند. صدای امواج دریا او را در خاطرات گذشته غرق می‌کند و صدای مادر را به یادش می‌آورد. برکان معتقد است نه تنها زبان وی، بلکه زبان مادرش نیز در آن زمان، آینه‌ای برای انعکاس قطعات رنگارنگ پازل فرهنگی‌ای بوده که در آن می‌زیسته‌اند. او زبان مادر را «ملغمه‌ای از گویش‌های کوچه و بازاری الجزیره، مزین به برخی کلمات پر طمطراء و پالایش شده» (Djebab, 2003: 20) توصیف می‌کند. اما سفر خیالی راوی به دنیای زبان‌ها، آواها و نواها به همین‌جا ختم نمی‌شود؛ چراکه مرور صدا و کلمات مادر، او را به یاد معشوقه فرانسوی‌اش ماریز²⁴ می‌اندازد که علاقه زیادی به آواز خواندن به زبان اسپانیایی دارد. بدین ترتیب در ذهن راوی، زبان عربی با آهنگ مادرانه‌ای که برایش آشناست، در پیوند با عواطف و

احساسات قرار می‌گیرد و تداعی‌کننده عشق با لهجه فرانسوی و اسپانیایی می‌شود. شباهت‌های آوایی میان زبان‌های عربی و فرانسوی، بهویژه در قالب ترانه‌خوانی، مرز میان این دو زبان را متزلزل می‌کند. برکان که در وجود مادر خویش تبلوری از زبان مادری را می‌بیند، غوطه‌وری روزانه خود میان دو زبان عربی و فرانسوی را با کلمات زیر ترسیم می‌کند:

صدایی که در درونم کلمات فرانسوی را در تقابل با کلمات مادرم قرار می‌دهد، [...] همواره در تردید و نوسان است و از یک سو به سوی دیگر کشیده می‌شود. [...] و این بازی خاموش، هر روز صبح، یک یا دو بار مرا درگیر می‌کند (همان، ۳۵).

نام و نام‌گذاری از دیگر مباحث درخور توجه در این رمان‌هاست. نام دومینیکا آکساد، زن جوان دورگه با پدری سومالیایی و مادری ایتالیایی، از تعلق دوگانه و درام زندگی وی یا همان سرگردانی در مرز میان دو ماهیت تک‌زبانی و تک‌فرهنگی پرده برمه‌دارد. این شخصیت با روایتِ تضاد میان دو ماهیت وجودی خویش در رویارویی با پرسش رایج «نامت چیست؟» (Ali Farah, 2007: 128) و تردید در انتخاب بین دو بخش دومینیکا یا آکساد، بر سرگشتگی و تعلیق وجودی خویش تأکید می‌کند. ولی درنهایت دومینیکا آکساد با انتخاب نام سومالیایی «تاریخ» برای فرزندش که در ایتالیا متولد می‌شود، بر بر جسته و پرنگ کردن بعد سومالیایی وجود خویش اصرار می‌ورزد. انتخاب نام «تاریخ» که نام پدر وی نیز بوده، بیانگر میزان گرایش و پیوند وی با ریشه‌ها و گذشته‌اش است و پیوستگی عاطفی وی را به دنیای سومالیایی وجودش خاطرنشان می‌کند.

سال‌هاست که همه آکساد صدایم می‌کنند، از اسم دومینیکا چیزی جز شرمندگی عایدم نشد. [...] البته من در اینجا هیچ انتخابی نکردم. پرسش «نامت چیست؟» از اولین پرسش‌هایی است که می‌آموزیم به آن پاسخ دهیم. من؟ من یک جواب دوگانه برای این سؤال در ذهن داشتم. دومینیکا یا آکساد، کدامیک را ترجیح می‌دهی؟ به مدت ده سال برای همگان آکساد بودم، در این ده سال گاهی دلم برای دومینیکا تنگ شده بود، نامی که مادرم برایم انتخاب کرده بود. آکساد مرا غضیناک می‌کرد، وانمود می‌کردم که نمی‌شنیدم. این دختر گوشش سنگین است. آیا کسی حدس می‌زد که مشکلم با اسمی است که با آن مرا صدا می‌زنند؟ شک دارم. آیا دومینیکا این قدر بد است؟ یا با من جور نیست؟ سنگین و مایه زحمت است؟ و بهنوبت همیشه همین داستان تکرار می‌شد: یا این اسم یا آن دیگری. بستگی داشت حال و هوایم چگونه باشد، گرایش به ریشه و پیوندهایم داشته باشم یا



بر عکس ابعاد بیگانه‌ترم را انتخاب کنم. اگر می‌خواستم بعد متفاوت خود را پررنگ‌تر و برجسته‌تر کنم، آن وقت اسمی را می‌پسندیدم که بیگانه‌تر بود؛ این حالت زیاد برایم اتفاق می‌افتد. مثلاً گاهی وقت‌ها دلم می‌خواست آبجو بخورم بدون آنکه جسور و یا قانون‌شکن به حساب آیم، آن وقت بود که دلم برای دومنیکا تنگ می‌شد. شاید هم از نام آکساد خسته شده بودم، [...] (همان، 129 - 128).

برکان نیز ترجیح می‌دهد که معشوقه‌اش را به‌جای ماریز با نام مستعار وی، یعنی مارلیز²⁵، صدا بزند؛ چراکه احساس می‌کند تلفظ این اسم برایش خاطره‌انگیز بوده و مارلیز به لحاظ آوایی به واژگان زبان دوران کودکی‌اش، یعنی زبان عربی که «واژگان دوستی و تقریباً همخونی» (Djebar, 2003: 24) هستند، نزدیک‌تر است. این مسئله خود گواه آن است که زبان بیان احساسات و عشق برای راوی، علی‌رغم اقامت بیست‌ساله در فرانسه، همچنان زبان عربی است و او با تلفظ چنین نامی است که می‌تواند بهتر و بیشتر عشق و علاقمه‌اش را به معشوقه‌اش اظهار کند. برکان همواره از اینکه نمی‌توانسته به زبان عربی برای مارلیز نامه‌های عاشقانه بنویسد، احساس کمبود می‌کند. وی همچنین از اینکه مارلیز در موقعیت‌های احساسی قادر به تکلم به زبان عربی نبوده، به‌گونه‌ای ناراحت و ناراضی است. برکان خود در چنین موقعیت‌هایی از آنچه «وراجی‌های عربی» (همان، 29) می‌نامد، استفاده می‌کند. درواقع او مارلیز را با عبارات محبت‌آمیز عربی، بی‌آنکه ترجمه‌ای در کار باشد، مورد خطاب قرار می‌دهد و باور دارد این کلمات در عمق جان او می‌نشینند؛ چراکه لطافت آوایی آن‌ها در وجودش نفوذ می‌کند. از سوی دیگر این کار برکان نشان‌دهنده وجود عناصر ترجمه‌نایابی از دیدگاه وی در زبان مادری است. برکان، در عین ناتوانی از معادل‌یابی برای چنین عناصری در زبان فرانسه، می‌کوشد ساختار کلی این بافت فرهنگی را به مارلیز منتقل کند. در این میان، هرچند مارلیز به‌دلیل ناآشنایی با زبان عربی نمی‌تواند به‌طور مستقیم تک‌تک اجزای این بافت را بفهمد، موفق به درک کلیتی از آن بهشیوه مطول می‌شود.

نقل مکان دومنیکا آکساد به‌همراه مادر از سومالی به ایتالیا پس از جدایی قطعی والدینش و متعاقب آن دوری از تمام پیوندها و روابط عاطفی پیشین، او را در گام نخست به تلاش برای نابودی تمام نشانه‌های هویت سومالیایی‌اش سوق می‌دهد و سپس به اقداماتی نظری خودزنی و ایجاد زخم و جراحت بر پوستش می‌انجامد. دومنیکا آکساد بر این باور است که شاید با استفاده از تیغ بتواند ابهام وجودی خویش را برطرف کند. دومنیکا جهت پاسخ‌گویی به

پرسش‌های وجودی خویش پس از یازده سال به سومالی سفر می‌کند؛ لیکن لمس واقعیت جنگ در این کشور سبب می‌شود که از این سفر همانند «اشیاع شدن وجودش از سمی که در هوای زادگاهش تنفس می‌شد» (Ali Farah, 2007: 251) یاد کند. بی‌تایی وجودی و سرگشتنگی دومینیکا آکساد، خواه در سومالی و خواه در ایتالیا، گریزنای‌پذیر است. بدین ترتیب، وی در بازگشت به ایتالیا از زبان به عنوان وسیله‌ای برای تأکید بر هویت فردی و اجتماعی خویش استفاده می‌کند. دومینیکا آکساد اغلب با استفاده از زبان ایتالیایی پالایش شده، خصوصاً در ارتباط با افرادی که زبان مادری‌شان ایتالیایی است، خودنمایی می‌کند و بدین‌گونه بر احقيق حق خویش در استفاده از این زبان پایی می‌فشارد. درواقع وی ایتالیایی استاندارد را برای بیان کامل هویت زبانی و فرهنگی خویش ناکافی و نامناسب می‌پنداشد و از آنجا که خواهان اخذ هویت اجتماعی با اتکا بر داشته‌های فرهنگی اش و نه بر اساس نشانه‌های بیولوژیکی اش است، استفاده از زبان هیبرید و شخصی را بر می‌گزیند تا بدین صورت تسلط کامل خویش را بر زبان ایتالیایی، فراسوی هرگونه وابستگی قومی و نژادی، برجسته کند:

سخت حرف می‌زنم، ساختارهای پیچیده و نامنوس به کار می‌برم؛ خصوصاً در آغاز صحبتیم چون که مثلاً قصدم این است که نشان دهم چقدر می‌توانم با زبان پیش روم. می‌خواهم که همه بدون هیچ شک و شباهی بدانند که این زبان به من تعلق دارد. این زبان، لکن زبان من است، مرا بزرگ کرده است، جوهر و اصل من است. این زبان، مادر من است (همان، 254).

در رمان ناپادیدی زبان فرانسه، آسیه جبار آخرین فصل از سومین و آخرین بخش رمان خود را با نقل قولی از نمایشنامه «بازگشت به صحراء»²⁶، اثر برنارد ماری کولتس²⁷ بدین مضمون آغاز می‌کند:

سرزمین من، سرزمین خودم، کجاست؟ کجاست جایی که بتوانم در آنجا بیارام؟ در الجزایر من یک بیگانه هستم و به فرانسه می‌اندیشم؛ در فرانسه من بیشتر غریبه هستم و در رؤیای الجزایر به سر می‌برم. آیا وطن جایی است که آنجا نیستیم؟ (Djebar, 2003: 181).

بدین وسیله آسیه جبار نیز با تأکید بر قرابت سرنوشت برکان با ماتیلد، شخصیت اول اثر کولتس، بار دیگر بر چالش بزرگ و دغدغه ذهنی برکان که همان تعلق دوگانه است، تأکید می‌کند. برکان در صفحه سیزده رمان، از سفر خود به الجزایر با عنوان «بازگشت به خانه



خویش» (همان، ۱۳) یاد می‌کند و سرگردان از خود می‌پرسد موطن اصلی وی کجاست. وی برای اشاره به واژه موطن از معادل انگلیسی آن یعنی کلمه "homeland" استفاده می‌کند. این کلمه انگلیسی در زبان فرانسه معمولاً با عبارت "Le pays natal" ترجمه می‌شود که معنای تحت‌اللفظی آن «کشور محل تولد» است. پرهیز آسیه جبار از به‌کارگیری معادل فرانسوی و در عوض گنجاندن کلمه‌ای انگلیسی در متن فرانسوی رمان، و به‌ویژه جدا کردن این عبارت از مابقی متن با گیوه را می‌توان برجسته کردن احساس بیگانگی برکان با میهن خویش تلقی کرد. در تمام طول داستان، برکان ارتباط پیچیده‌ای با دو چارچوب مکانی اصلی مطرح شده، یعنی الجزایر و فرانسه، دارد و همواره با احساسات خود نسبت به این دو در کش و قوس بوده و به‌نوعی متعلق در این فضای دوگانه به‌سر می‌برد. آسیه جبار در به‌تصویر کشیدن این تعلیق بار دیگر از ابزار زبان استفاده می‌کند؛ چنان‌که در اوآخر رمان (صفحه ۱۸۱) نیز اصطلاح انگلیسی دیگری را به‌معنای «بی‌خانمان در خانه [خویش]» ("homeless at home") در متن فرانسوی رمان می‌نشاند تا بیش از پیش این حس عجیب و دوگانه را درخصوص برکان منتقل کند.

۴. نتیجه‌گیری

چنان‌که مشاهده شد، زبان در دو بعد ساختاری و محتوایی دو رمان مادر کوچک و ناپدیدی دیگر زبان فرانسه از نقشی بسیار کلیدی برخوردار است. در بعد ساختاری، زبان یادآور گذشته استعمار زده دو کشور سومالی و الجزایر بوده؛ ولی در بعد محتوایی، تعلق دوگانه و دوپارگی وجودی ناشی از مهاجرت نویسنده‌گان را برجسته می‌کند. بدین ترتیب در این دو رمان، شاهد آمیزش یکی از بارزترین ویژگی‌های ساختاری زبان در ادبیات پسااستعماری، یعنی همان تلاش بر واژگونی جایگاه قدرت میان زبان کشور استعمارگر و زبان کشور مستعمره با مبحث اصلی «ادبیات مهاجرت» یا به عبارت دیگر همان دوپارگی وجودی مهاجر هستیم. این استفاده آگاهانه و خلاقانه از اصل و مفهوم زبان از تجارت همسان زندگی و تحصیلی کریستینا علی فرح و آسیه جبار پرده می‌دارد. درواقع کریستینا علی فرح با داشتن مادری ایتالیایی و پدری سومالیایی، با برخاستن از یکی از مستعمرات سابق ایتالیا و تجربه مهاجرت و تحصیل در کشور ایتالیا گویی دارای دو زبان مادری است. آسیه جبار الجزایری نیز به دو زبان عربی و فرانسوی تسلط کامل داشته و شخصیتی رشدیافته در دو محیط فرهنگی - تمدنی متمایز دارد. زبان ایتالیایی و زبان فرانسوی‌ای که علی فرح و آسیه جبار در این دو رمان به‌کار گرفته‌اند، در

ارتباط و تعامل با دو زبان سومالیایی و عربی و در تطابق با شیوه‌های نگارشی زابوس زبانی هیریدی‌ای است که از گذشته استعماری دو کشور سومالی و الجزایر پرده بر می‌دارد و آشنایی این نویسنده‌گان با دو نظام فرهنگی - ارزشی متفاوت را برجسته می‌کند. درنهایت هر دوی این نویسنده‌گان با الهام از زندگی شخصی خویش این دوپارگی وجودی و سرگشتنگی میان مرزهای زبانی و فرهنگی را در شخصیت‌های داستان خویش دومینیکا و برکان و در تأملات ایشان بر مبحث زبان متبحرانه ترسیم می‌کنند. با تکیه بر محتوای دو رمان و نظرات دومینیکا و برکان درخصوص مفهوم زبان می‌توان ایشان را نماد مهاجرانی دانست که همواره درگیر ویژگی‌های خاص هویت دوگانه خویش‌اند و در چارچوب فضا - مکانی متشکل از دو قطب شامل وطن و کشور میزبان و گذشته نوستالژیک و حال مبهم در رفت‌وآمدند. همچنان‌که مشاهده شد، حرکت روی این مرزهای ذهنی و حفظ تعادل روانی معضل اصلی زندگی چنین شخصیت‌هایی است. اما آسیه جبار و کریستینا علی فرح نشان می‌دهند که می‌توان این معضل را به فرصت تبدیل کرد؛ چراکه آشنایی با زبان‌های متفاوت دایره‌گسترده‌تری از لغات را پیش روی فرد می‌گذارد و قدرت بیان وی را بالا می‌برد؛ ضمن آنکه شناخت آداب و رسوم فرهنگی گوناگون تجربه زندگی و بینش و نگرش فرد را ارتقا می‌بخشد و موجب غنای معنا و هدف زندگی می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

1. Èdouard Glissant
2. Graziella Parati
3. Cristina Ubax Ali Farah
4. Barbara De Vivo
5. *La letteratura postcoloniale italiana, strategie di auto - rappresentazione in tre scrittrici africane - italiane*
6. Aneta Chmiel
7. "Il nomadismo tra lingue e culture raccontato da Cristina Ali Farah nel romanzo "Madre piccola""
8. Claire Genevieve Lavagnino
9. *Women's Voices in Italian Postcolonial Literature from the Horn of Africa*
10. Elena Cremonese
11. *Voci femminili nella letteratura "postcoloniale"*
12. Assia Djebbar
13. *Assia Djebbar: histoires et fantaisies*
14. Beïda Chikhi
15. *Assia Djebbar, ou la résistance de l'écriture*
16. Mireille Calle-Gruber



17. Chantal Zabus
18. cushioning
19. contextualisation
20. Elio Vittorini
21. Frassinelli
22. Siad Barre
23. Berkane
24. Marise
25. Marlyse
26. "Le Retour au Désert"
27. Bernard - Marie Koltès (1948 - 1989)

منابع

- شاهمیری، آزاد (1389). نظریه و نقد پسااستعماری. تهران: نشر علم.
- گاندی، لی یا (1391). نظریه پسااستعماری. ترجمه مریم عالم‌زاده و همایون کاکاسلطانی. ج 2. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- Ali Farah, C. (2007). *Madre piccola*. Roma: Frassinelli.
- Chikhi, B. (2007). *Assia Djebab : Histoires et Fantaisies*. Paris: PUPS.
- Datin, A. & I. Collombat (2003). "Assia Djebab: La réfugiée linguistique". *Nuit blanche*. No. 92. pp. 20 - 22.
- Djebab, A. (1999). *Ces voix qui m'assiègent*. Paris :Albin Michel.
- _____ (2001). "Le discours de Francfort". *Études*. Tome 395. (9). pp. 235 - 246.
- _____ (2003). *La Disparition de la langue française*. Paris: Albin Michel.
- _____ (1985). *L'Amour, la fantasia*. Paris: Albin Michel.
- Gauvin, L. (2016). "Statut de la parole et traversée des langues chez Assia Djebab". *Carnets*. Série II. No. 7. pp. 12 - 27.
- Glissant, È. (1998). *Introduction à une poétique du divers*. Parigi: Gallimard, 1996, trad. it. Poetica del diverso, Roma: Meltemi.
- Nur Goni, R. (2005 - 2006). *Il frutto candito dell'esilio*. tesi del Master sull'Immigrazione.Venezia.
- Parati, G. (1999). Mediterranean Crossroads: Migration Literature in Italy. Madison, NJ: Fairleigh Dickinson University Press.
- Savad, A. (2000). *La Doppia Assenza. Dalle Illusioni Dell'emigrato Alle Sofferenze Dell'immigrato*. Milano: Raffaello Cortina.
- Zabus, C. (1991). *The African Palimpsest: Indignization of Language in the West African Europohne Novel*. Amesterdam and Atlanta: Rodopi.
- _____ (1996). "Language, Orality and Literature" in B. King (Ed.) *New National and Post- Colonial Literatures. An Introduction*, Oxford: Clarendon Press, pp. 29-44.

- http://is.muni.cz/th/384501/ff_m/Katerina_Pavlikova_384501.pdf
- <http://www.retididedalus.it/Archivi/2007/maggio/METICCIA/comberiati.htm>
- <https://www.afrik.com/assia-djebar-immortelle>